

سرمقاله

## عقب نشینی: بازی های هئیت حاکم

خامنه ای که اعلام کرده بود در بحران ناشی از رد صلاحیت های شورای نگهبان دخالت نخواهد کرد، با ناکامی خاتمی و کروبی در پایان دادن به تحصن نمایندگان مجلس، وارد صحنه شد و عصر دیروز در دیدار با اعضای شورای نگهبان عملاً زمینه را برای عقب نشینی صریح فراهم ساخت. خامنه ای بدون کوچک ترین تغییر در عقاید و دیدگاههای اعلام شده خویش در زمینه لزوم "احراز صلاحیت ها" و در کنار تهدید به مقابله با کسانی که به ادعای وی "گردن کلفتی" می کنند گفت: "شورای نگهبان با فرصت خوبی که در اختیار دارد می تواند بررسی صلاحیت ها را با دقت و بر اساس قانون مورد بازبینی قرار دهد." خامنه ای برای پایان دادن به تحصن نمایندگان مجلس تلویحاً بر تأیید صلاحیت آنان از سوی شورای نگهبان تأکید کرد و گفت: "اگر صلاحیت آنان (نمایندگان مجلس) در دوره قبل مورد تأیید قرار گرفته است باید اصل بر صحت گذارده شود مگر آنکه خلاف آن ثابت گردد." تمام این بازی های پیشا انتخابات هئیت حاکم برای تحمیق مردم است. باندهای متشکل در هئیت حاکم برای جلوه دادن محیطی دموکراتیک دست به این مانورها می زنند. روزی خاتمی تهدید به استعفا می کند و خامنه ای از شوراهای نگهبان حمایت می کند! و روز دیگر خامنه ای عقب نشینی می کند و خاتمی «قهرمان دموکراسی» می گردد! مردم ایران از این بازی ها به تنگ آمده و خود را برای تحریم فعال انتخابات در راستای آغاز نوینی برای کنار راندن باندهای هیدت حاکم آماده می کنند.

مینا راوندی ۲۴ دی ۱۳۸۲

## نوع جنبش زنان در ایران

بخش اول

در روزنامه شرق به تاریخ ۶ دیماه ۱۳۸۲ مصاحبه ای با خاتم شعله شاهرخ، تحت عنوان «جنبش زنان در ایران وجود دارد» انجام شده که حاوی نکات قابل بحثی برای زنان پیشرو و انقلابی ما است. اولین سنوال مطرح شده این است که آیا «حرکت زنان در سال های گذشته از دامنه و وسعتی برخوردار بوده که بتوان آن را به لحاظ اجتماعی یک جنبش تحت عنوان "جنبش زنان" نامید.»؟ دلیل اهمیت این سنوال را در سنوال دوم میتوان دید: «در مقایسه فضای ایران با غرب درست است که چند صدایی وجود دارد، اما در غرب هر تفکر و شیوه اصول و مبانی مشخص داشته و آشخورهایی فکری معینی نیز برای آنها دیده می شود اما در ایران شاید هیچ یک از شیوه های حرکت زنان دارای اصول مشخصی نیست و حتی در مواقعی در یک نوع تفکر خاص آرا متضاد دیده می شود.»

## حمایت توده ای در پاکستان

### از کمپین بین المللی در دفاع

### از حقوق طبقه کارگر ایران

در پی کمپین برای پشتیبانی از شبکه همبستگی کارگری ایران و اقدام آن، ما موفق شدیم تا امضای بیش از ۹۰۰ نفر را جمع آوری کنیم. در زیر ما نام آن عده از فعالان اتحادیه های کارگری را که مهم تر بودند و در مقام های رهبری اتحادیه های کارگری چندی قرار دارند، برایتان میفرستیم.

با احترامات رفیقانه،

اتحادیه سراسری کارگری پاکستان

۱۹ دسامبر ۲۰۰۳

ص ۷

مشخصات جوامع طبقاتی است و دقیقاً به همین دلیل مبارزه بر علیه ستم بر زن با مبارزه بر علیه ستم طبقاتی پیوند خورده است و لذا چیزی تحت عنوان مسئله مجزای ستم بر زن وجود ندارد و مبارزه جداگانه ای نمیتوان کرد.

اگر چه فمینیست هایی هم هستند که به وجود جامعه طبقاتی اقرار داشته و وجود ستم طبقاتی ناشی از وجود امپریالیزم (سرمایه داری جهانی) را رد نمیکند ولی در بطن تنوری فمینیزم، که بر پایه جدا کردن مسائل زنان از سایر مبارزات رهایی بخش و دموکراتیک جوامع طبقاتی استوار بوده، میکوشد تا مبارزات و برنامه های خود را منحصر و محدود به خود نگهدارد. در نتیجه فمینیزم قادر نیست در برابر پدیده ستم بر زن ایستاده و با آن مبارزه کند. از آنجایی که فمینیزم همیشه کوشیده تا بدون دخالت قدرت طبقه کارگر، استراتژی رهایی و برابری زن را پیاده نماید، همواره از واقعیت ها فاصله گرفته و ایدئولوژی ابعاد تخیلی یافته است.

فمینیزم که با رشد آگاهی و جوانه های ابتدایی مبارزات زنان افشار مرفه جامعه برای کسب حقوق برابرشان با مردان قشر خود پدیدار گشت، ارتباط مستقیم تاریخی با انقلابات دموکراتیک طبقه سرمایه دار (یا بورژوا) دارد. این انقلابات، سطح آگاهی و مطالبات قشر لیبرال و متفکر درون طبقه بورژوا را بالا برد. این مطالبات شامل حقوق زنان هم شده و محرک ایجاد جنبش زنان بورژوا گردید. اولین نمونه این جنبش را زنانی راه انداختند که در اوج انقلاب فرانسه برای کسب تساوی حقوق کامل سیاسی و مدنی خود به کمپین بزرگی دست زدند. این زنان البته به دست ژاکوبین ها گردن زده شدند.

در دهه های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰، جنبش دموکراتیک رادیکال زنان که بطور سنتی سرکوب گشته بود، به جنبش در حال رشد کارگری پیوست. نمونه آن مبارزات «فلورا تریستن» و رفقای «سن سیمونی» او میباشد. جنبش رهایی بخش زنان بورژوا در دهه های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ بخصوص در بریتانیا، آمریکا، استرالیا و زولند نو ابعاد توده ای یافت. اما این جنبش علیرغم قاطعیت و روحیه مبارزه جویانه اش که باعث سرکوب شدن وحشیانه از جانب دولت های وقت گردید و علیرغم کسب پاره ای دستاوردها و رفورم ها به نفع زنان در آغاز قرن جدید، صرفاً به علت خصلت

## نوع جنبش زنان در ایران

بقیه از صفحه ۱

با وجود اینکه جواب های خانم شاهرخی در این قسمت کلاً درست است، ولی به علت ریشه ای وجود این تفاوت ها برخورد نشده و در نتیجه این احساس به خواننده دست میدهد که زنان ما نهایتاً توانایی سازماندهی جنبش رهایی بخشی را که متکی به یک زیربنای فکری و اصولی باشد، ندارند. مثل این جواب: «جنبش های دیگر هم از جنبش کارگری گرفته تا جنبش های صنفی، دانشجویی، چپ، اصلاح طلب و ... هم همین ویژگی را داشته اند و ریشه آن هم برمی گردد به ساختار مستبد قدرت و حکومتی که در ایران بوده و یک مجموعه ویژگی ها و محدودیت ها را با خود به همراه دارد.»

در اینجا دو نکته اساسی قابل توجه است: اول اینکه مبارزات رهایی بخش جنبش های دموکراتیک، مانند جنبش های زنان، دانشجویی، اقلیت های ملی و مذهبی در آمریکا و اروپا همواره تحت شعاع مبارزات طبقه کارگر قرار داشته و در زمان پیروزی مبارزات طبقاتی کارگری، این مبارزات نیز رشد کرده و حتی ثمر داده و یا با شکست مبارزات کارگری، این مبارزات هم افول کرده و حتی عقب نشسته است. از اینرو در اینجا به تاریخچه فمینیزم در غرب نگاهی میافکنیم:

مقوله «فمینیزم» در پی رشد عقاید و فعالیت های «جنبش رهایی بخش زنان» در طول دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و نیز در پی فعالیت هایی در کمپین های لیبرالی دفاع از حقوق زنان اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، شکل گرفت. طرفداران فمینیزم بر این عقیده بودند که مبارزه برای حقوق زنان میتواند مجزا از سایر مبارزات بر علیه نابرابری های موجود در اجتماع صورت گیرد. به عبارت دیگر، مسئله ستم بر زن، موضوعی مستقل است که تنها بر روی زنان بطور کلی و از هر قشر و طبقه ای به یکسان تأثیر میگذارد. این دید که مسئله ستم بر زن مقوله ای است، مختص به زنان و در بر گیرنده تمامی زنان به یکسان و به طور کلی شده و ربطی به مبارزات طبقاتی کارگری ندارد، دیدگاه مشترک تمام شاخه های فمینیزم بوده است. مارکسیزم اما بر این باور است که ریشه، ادامه و اشکال خاص ستم بر زن، از

و محدودیت های طبقاتی اش، نتوانست مستقیماً به ریشه های ستم بر زنان حمله کند.

اگر چه جنبش های فمینیستی زنان بورژوا به طور تاریخی تغییراتی را به نفع زنان ایجاد نمود، منتهی هدف واقعی این زنان از مفهوم «رهایی زن از قید ستم» صرفاً به مطالبات ساده ای محدود میشد که مردان بورژوا به عنوان امتیاز برخوردار بودند. مانند حق تحصیل و کار، حق مالکیت و حق طلاق. به همین دلیل این مبارزات هرگز از حد مبارزات دموکراتیک و برنامه های رفورمیستی فراتر نرفت. در نتیجه، این گونه برنامه ها هرگز نتوانست با عامل اصلی ایجاد ستم جنسی که همان جامعه سرمایه داری باشد، برخورد نماید. به همین دلیل چنین برنامه ای را نمیتوان برنامه رهاییبخش زنان نامید. اهداف این جنبش، تعادل نظام سرمایه داری را بهم ریخته و باعث شد تا زنان طبقه بورژوا از مزایای طبقه خود برخوردار گردند. هر چند این امتیازات به پای امتیازات مردان آن طبقه نمیرسید و این قبیل مبارزات در لحظات تاریخی باعث تجزیه جنبش زنان بورژوا شد.

برای مثال، با شروع جنگ جهانی اول، چند زن از جمله «سیلویا پنک هرست» جذب طبقه کارگر شدند. در حالی که دیگران مانند «امیلی و کریستابل پنک هرست» در دفاع از طبقه خود باقی مانده و به دفاع از «سرزمین پدری» خود بلند شدند و از مبارزه برای حقوق خویش، در طول جنگ امپریالیستی صرفه نظر کردند. این زنان حاضر شدند تا حق آزادی توده ای زنان زیر ستم را قربانی لقمه نانی که سرمایه داران جلو آنها میانداختند، کرده و به خاطر برخی حقوق سیاسی که سرمایه داری میخواست بر اساس صلاحیت در مالکیت به خرده بورژوازی و زنان بورژوا عطا نماید، دست از مبارزات خود بکشند.

در نتیجه، جنبش فمینیستی زنان طبقه سرمایه دار، در مقاطع حساس تاریخی از مسیر مبارزه اصلی منحرف شده و مثلاً در مورد جنبش زنان طبقه سرمایه دار آلمان، تبدیل به مبارزه برای دفاع از «سرزمین پدری» گردید. باز هم بدتر اینکه این جنبش، برای منافع زنان طبقه سرمایه دار با نظام حاکم ائتلاف کرده و مثلاً خواهان حق رأی تنها برای زنان بورژوا و نه برای زنان همه اقشار جامعه شدند و یا در مخالفت با رفتار پدر سالارانه برخی کارفرمایان، این زنان برنامه فمینیستی و رفورم اجتماعی

ای را ارائه دادند که در آن برای زنان «فقیر و بی سواد» قیمومت تعیین شده بود. زمانی که در کشورهای امپریالیستی، آزادی و برابری حقوق مقرر گردید، جنبش زنان بورژوا در اغلب موارد از صحنه سیاست کناره گرفته و در آلمان جناح های راست فمینیزم به جریانات «سوسیالیزم ملی» پیوستند.

خطر فمینیزم بورژوایی برای زنان کارگر در این بود که فمینیست های بورژوا میکوشیدند تا تمام زنان را زیر پرچم خود آورده و آنان را به مبارزه برای اهداف زنان بورژوا تشویق کنند. در جوامعی که این مبارزات صورت گرفت، نتیجه این شد که زنان کارگر به پشتیبانی از کمپین زنانه در آمدند که صاحب ملک و سرمایه بودند. چنین اتحادی سبب شد تا استقلال زنان کارگر در مبارزه برای حقوق خودشان نادیده گرفته شود. جنبش زنان سوسیالیست همیشه در اپوزیسیون کامل با سیاست های زنان بورژوا مبارزه کرده و نشان داده که چگونه زنان بورژوا برای رسیدن به اهداف خود از پشتیبانی زنان کارگر سوء استفاده کرده اند.

علاوه بر این، فمینیست های بورژوا در جاهایی که به نفعشان بود، به طبقه کارگر حمله میکردند. مثلاً رهبران مبارزات فمینیستی در آمریکا برای کسب حق رأی به مردان بورژوا اینگونه انتقاد کردند که مردان سفیدپوست بورژوا به مردان سیاهپوست حق رأی داده اند، ولی به خواهران سفیدپوست خود این حق را نمیدهند. در نتیجه، نژاد پرستی آنان و دفاعشان از ادامه برده داری در آمریکا، خط و مرز آنان را نسبت به طبقه کارگر کاملاً روشن و مشخص نمود.

مرحله دوم قیام های فمینیستی در اواخر دهه ۱۹۶۰ رخ داد و در آمریکا و اروپای غربی به تشکیل «جنبش رهایی بخش زنان» انجامید که تا اواسط ۱۹۷۰ وجود داشت. ریشه ایجاد این جنبش ها در تغییر موقعیت مادی زنان نهفته بود که در دوران پس از جنگ جهانی دوم دست داد. دوران پسا جنگ، دوران شکوفایی نظام سرمایه داری در کشورهای غربی بود. در این دوران، امکانات کسب تحصیلات عالی و شغل های بهتر برای زنان باز شد و تعداد بسیاری وارد رشته های حرفه ای و شغل های رده بالا شدند. از طرف دیگر، وجود امکانات جلوگیری از بارداری و سقط جنین نیز سبب شد که این زنان بتوانند کنترل بیشتری بر

فراغت وقت خود داشته و در نتیجه خواهان تساوی حقوق با مردان گردند.

از سوی دیگر، مبارزات طبقه کارگر، بالاخص در ماه مه ۱۹۶۸ و حمایت رادیکال جوانان و دانشجویان از مبارزات کارگری، ضمن شرکت در مبارزات ضد جنگ (جنگ آمریکا با ویتنام) و ایجاد کمپین های پشتیبانی برای ویتنام در آمریکا و اروپای غربی، مشوق براه افتادن مبارزات زنان گشت. زنان کارگر مبارزات خود را سازمان داده و خواهان افزایش دستمزد و بهبود وضعیت محل کار، ایجاد اتحادیه های کارگری، امکانات فراهم کردن وسائل جلوگیری از بارداری و سقط جنین شدند. همزمان، زنانی که در جنبش های رادیکال و سازمان های چپی قدیم و جدید فعالیت داشتند، ابتدا بر علیه «سکسیزم» (مردسالاری) «رفقا» خود و سپس برای آزادی و تساوی حقوق بلند شده و به مبارزه دست زدند.

«جنبش رهایی بخش زنان» که در این دوران رشد کرد، از نظر طبقاتی با جریانات فمینیستی قبلی متفاوت بوده و خصلت خرده بورژوازی داشت و آن را بر اثر تأثیر از مبارزات توده ای زنان روشنفکر رده بالای پرولتاریا و دانشجویان کسب کرده بود. ترکیب این جنبش زنان متأثر از مبارزات سیاسی سنتی و قدرت تازه جنبش کارگری کشورهای مختلف بود. به همین دلیل، رشد مبارزات طبقاتی، بر روی جهت گیری و ماهیت مبارزات فمینیستی هم تأثیر مستقیم گذاشت. در آمریکا اولین جایی که «جنبش رهایی بخش زنان» رشد کرد، «سازمان سراسری زنان» شکل گرفت که متأثر از عناصر بورژوازی اطرافش گشت و شباهت بسیاری به مبارزات فمینیستی زنان بورژوازی ماقبل خود داشت. اما در اروپا بخصوص در کشورهایی که جنبش کارگری سازمان یافته قوی تر بود، «جنبش رهایی بخش زنان» گرایشات کارگری یافت.

تأثیرات اصلی بر «جنبش رهایی بخش زنان» را در آمریکا فمینیست های رادیکال به دور گروه هایی مانند «جوراب قرمز» نیویورک گذاشتند و این گروه ها در آن زمان در آمریکا و اروپای غربی رادیکال و مبارز بودند و توانستند بر مطبوعات و جنبش های کارگری که برای مدت های مدیدی به مسئله ستم بر زن و سایر مسائل زنان بهایی ندادند، تأثیر قابل توجهی

بگذارند. این امر با کمک فشاری که سازمان های زنان کارگر برای دستمزد مساوی، هزینه فرزند و مطالباتی نظیر این ها گذاشتند، شکی نیست که باعث شد تا «جنبش رهایی بخش زنان» در اوائل سهم به سزایی در مطرح شدن مسئله آزادی زنان داشته باشد. در جایی که سکسیزم بر جنبش کارگری غالب شده بود، سازماندهی و حرکت زنان، قدمی به جلو در دفاع از حقوق زنان به شمار میآمد. اما از آنجاییکه این جنبش از ایدئولوژی غلط و فمینیستی تغذیه میکرد، نتوانست تغییرات اساسی در موقعیت زنان در اجتماع ایجاد نماید.

از آنجاییکه توانایی کارفرمایان در عطاء رفورم های محدودی برای زنان بستگی به موقعیت اقتصادی داشت، با فروکش کردن دوران شکوفایی سرمایه داری (یعنی از اواسط دهه ۱۹۷۰) و فرو رفتن نظام های سرمایه داری در منجلاب بحران های اقتصادی، مبارزترین بخش های جنبش زنان را وادار به تشخیص این واقعیت کرد که آنان نه تنها با تبعیض در حال جنگ بودند، بلکه در حقیقت در مبارزه با کل جامعه سرمایه داری قرار داشتند. کوشش در راه به دست آوردن یک تنوری و برنامه عمل جهت چگونگی برخورد با چنین مسئله اساسی و مهمی سبب تجزیه های بزرگی در درون جنبش فمینیستی گردید. فمینیزم دهه ۱۹۸۰ از درون این تجزیه ها بیرون زد.

فمینیزم رادیکال علیرغم اینکه مشغول دست و پنجه نرم کردن با مشکلات تنوریک خود بود، همواره در قدرت باقی بود. فمینیزم رادیکال بر این عقیده استوار بود که زنان به عنوان یک طبقه یا قشر اجتماعی، مورد ستم و استثمار قرار میگیرند و لذا میباید خود را بر علیه دشمنان طبقاتی خود، یعنی مردها، سازماندهی کنند. این تحلیلی است کاملاً متضاد با اصول مارکسیزم، زیرا که مردان طبقه کارگر را دشمنان و زنان طبقه سرمایه دار را دوستان زنان کارگر در مبارزات رهایی بخش زنان کارگر قلمداد میکند. «فمینیزم رادیکال» به بخش هایی در درون خود تقسیم میشود، ولی در هر صورت، همگی بطور کلی تحت این ایده عمل میکنند.

بنا به تعریف فمینیزم رادیکال ریشه ستم بر زن، قدرت مردانه است. این قدرت از طریق دولت، خانواده و حتی در روابط خصوصی بین زن و مرد بر زن اعمال میشود. خشونت که مردان

فمینیست های رادیکال بلند شدند. در آمریکا جنبش کوچکی بودند و دلیل کوچک بودن آنها هم ضعف جنبش کارگری آن کشور بود. ولی در بریتانیا، ایتالیا، هلند و فرانسه از نفوذ بیشتری برخوردار گشتند. خیلی از این زنان از جنبش زنان کارگر دهه ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ تأثیر گرفته و در قیام آنها شرکت کرده بودند، بخصوص در بریتانیا. زنان گروه های چپی بخصوص وارد جنبش رهایی بخش زنان شدند.

آنان متوجه شدند که فمینیست های رادیکال با هر گونه جنبش کارگری ای که «عنصر مردانه غالب» داشت، مخالفت میکردند. در آن زمان، این زنان قادر نبودند به اتهاماتی که فمینیست های رادیکال به مارکسیزم زده و میگفتند که مارکسیزم نتوانست ستم بر زن را تحلیل کند، جواب دهند. در عین حال در آن زمان جریانات چپ مثل سوسیال دموکراسی، استالینیزم و سانتالیزم پرونده سیاهی در مورد برخوردشان با مسائل زنان و کار در میان آنها داشتند. البته این مسئله چیز عجیبی نبود، چون موضع کمونیست های انقلابی در زمینه مسائل زنان و کار در میان آنها، اولین بار در مارکسیزم کلاسیک قرن نوزدهم و کمینترن سالم پیش از سال ۱۹۲۳ رشد نمود. اما با پیدایش استالینیزم و غلبه آن و سوسیال دموکراسی بر جنبش کارگری از اواخر دهه ۱۹۲۰ به بعد باعث محو این موضع گردید.

بعد از جنگ جهانی دوم، گروه هایی که ادعای تروتسکیستی داشتند، قادر نبودند که تنوری های لازم و برنامه های مناسب را برای حل مسائل زنان بازتولید کنند، چه رسد به اینکه بخواهند آنها را بسط داده و بهتر کنند. سنت «کمیتة بین الملل» و سنت «کلیفیت» در بریتانیا عموماً برخوردی اقتصادی با مسائل کرده و به مسائل زنان بهایی نمیدادند و «جنبش رهایی بخش زنان» را به طور کلی مردود میدانستند. در چنین فضایی بود که فمینیست های سوسیالیست پیدا شدند.

فمینیست های سوسیالیست مواضع تنوریکی به وجود آوردند تا بتوانند درک مارکسیزم را از تاریخ و طبقات در اجتماع به درک فمینیستی از مسئله ستم بر زن ارتباط دهند. این تنوری ها جملگی با شکست روبرو شد به چند دلیل:

بر زنان اعمال میکنند، روشی است که به وسیله آن مردان، زنان را تحت کنترل خود نگهدارند و در نتیجه مسئله مرکزی بشمار آمده و باعث گذاشتن کمپین بر علیه تجاوز و خشونت مردانه شد. این تنوری در طول دهه ۱۹۸۰، از خشونت مردانه افراد و به هدف های نظامی بسط پیدا کرد. بر پایه این دیدگاه، سلاح های اتمی نهایت قدرت و خشونت مردانه است و در نتیجه فمینیست های رادیکال به ایجاد کمپ های صلح و برگزاری کمپین همت گماشتند.

فمینیزم رادیکال در اصل یک جریان خرده بورژوایی است که در برخی موارد برخوردهایی به غایت واپسگرایانه داشته است. اولاً با این بحث که تمام مردان دشمن زنان هستند، این نتیجه حاصل میشود که کارگران در برابر کارفرمایان از هیچ اتحادی نمیتوانند برخوردار باشند. علاوه بر این، این برخورد باعث حذف مردان از شرکت در برنامه های «جنبش رهایی بخش زنان» گشته و حتی در بعضی گروه های فمینیست رادیکال باعث حذف زناتی شده که با جنس مخالف رابطه داشته اند. زیرا این به معنی سازش با دشمن بوده است. در بعضی از گروه های فمینیست رادیکال زنان از نگهداری یا به اصطلاح مادری کردن در حق فرزندان مذکر خود امتناع ورزیده اند.

دوماً تمرکز آنها بر روی قدرت، خشونت و جنسیت مرد، باعث شده که خیلی از گروه های فمینیست رادیکال در جبهه جریانات راست افراطی قرار گرفته و به آزار و اذیت مردمی بپردازند که گرایشات جنسی اشان با نظرات این گروه ها توافق نداشته است.

ثالثاً برخی از فمینیست های رادیکال معتقدند که زنان برای کاری که در خانه انجام میدهند، میباید دستمزد دریافت کنند، زیرا که به نظر این گروه ها خانواده جایی است که زنان در آن به وسیله مردان استثمار میشوند. این شعار اشتباهی است و باعث استقلال اقتصادی زنان که میباید از طریق جذب در تولید اجتماعی صورت پذیرد، نمیشود. در عوض، تکیه ای است بر آموزش های فرهنگ سرمایه داری که خانه را فضای فعالیت زن میداند.

فمینیست های سوسیالیست یکی از جناح های دیگری در فمینیزم غربی هستند. فمینیست های سوسیالیست یک جریان خاصی در جنبش زنان غربی در طول دهه ۱۹۷۰ بودند که در مقابل

یک واحد اجتماعی در جامعه سرمایه داری است و تنها طبقه سرمایه دار است که از وجود آن بهره مند میشود. به این دلیل است که ما وجود پدرسالاری را به عنوان یک موضوع اجتماعی در درون هر خانواده ای به طور مجزا رد میکنیم و عامل اصلی ستم بر زن نمیدانیم. در حالی که وجود پدرسالاری را نفی نمیکیم.

ساختار خانواده در نظام های مالکیت خصوصی از جمله سرمایه داری به طوری است که در آن، مرد به عنوان سرور خانواده بر زن (زنان) و فرزندان تسلط دارد. این امر باعث ایجاد موقعیت پدرسالارانه برای مرد شده و در خانواده و اجتماع برای او پرستیژ (موقعیت و احترام خاص) میافزیند. دلیل آن هم این است که در جوامع طبقاتی پیشین، تمام اعضای خانواده با هم کار میکردند، ولی کنترل محصول بدست آمده در خانواده در دست مرد آن خانواده بود. در دوران سرواژی و فئودالیسم، سرپرست خانواده بودن، به هر حال باعث داشتن امتیاز خاصی نمیشد، زیرا که کل سورپلاس (یا مازاد کالا) به فئودال یا زمیندار میرسید. اما در درون خانواده، این مرد بود که برنامه کار را تنظیم میکرد و کار را بین زنان و کودکان تقسیم مینمود و این امر به او در اجتماع موقعیتی برتر میداد.

خیلی از تنوری های فمینیست های سوسیالیست در این مورد قادر به فهمیدن موقعیت طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری نیست و انتقال این نقش را از آن جوامع به جامعه سرمایه داری نمی بینند. دید فمینیست های سوسیالیست به مسئله پدرسالاری تاریخی نیست، زیرا آنها این مسئله را یک ساختار دائمی و بدون تغییر می بینند که در کنار ساختار تاریخی جامعه طبقاتی وجود دارد و به تغییراتی که در روابط و شکل خانواده از یک جامعه طبقاتی به جامعه طبقاتی دیگر پدید میاید را نادیده میگیرند.

بنابراین فمینیسم سوسیالیست در اصل تفاوتی با فمینیسم رادیکال نداشته و در نهایت تبدیل به رفورمیزم میگردد و از آن جایی که این دو در تنوری به هم میرسند، در نوع مطالبات و مبارزات نیز با هم مشترک هستند. بیشترین زمینه فعالیت آنها بر روی مسائلی نظیر خشونت مردانه، روابط جنسی و تولیدمثل بوده و در میان جنبش کارگری، مسائلی که مطرح شده در زمینه سکسیزم، گذاشتن آکسیون برای زنان کارگر در درون اتحادیه ها و محل کار

اول اینکه تمام این تنوری ها یک وجه مشترک داشتند و میگفتند که اقتصاد سیاسی مارکس «کوری جنسیت» داشته و نمیتواند رابطه اقتصادی زنان را با امر تولید و بازتولید نشان دهد.

این واقعیت که مارکس در نوشته های خود هرگز به طور اخص وارد توضیح این رابطه نشد، به این معنی نیست که گروه بندی و روش های او در این زمینه هم بی فایده است. ماتریالیسم تاریخی مارکس ابزار کار را به ما میدهد. همان طور که به انگلس داد و او توانست ستم بر زن در چارچوب مبارزات طبقاتی را درک کرده و روابط اجتماعی ای را که در درون آن ستم بر زن حاکم است، تشریح کند. انگلس این رابطه را با نشان دادن موقعیت زنان و رابطه اشان با امر تولید اجتماعی ثابت کرد.

تنوری های فمینیست های سوسیالیست، سعی کرده تا با متوصل شدن به سایر تنوری های مارکس که در باره «امر بازتولید» نگاشته شده و کلاً بحثی است مجزا از مقوله «تولید»، بین فمینیسم و مارکسیسم رابطه ایجاد کند.

این تنوری ها از نظر برجستگی کار و درک مارکس، کیفیت همگون نداشته و کلاً به این نتیجه میرسند که ستم بر زن، تافته ای است جدا یافته و مافوق اصل ستم طبقاتی ای که مارکس طرح کرده است، قرار میگیرد. این نتیجه گیری غلط است. در اینجا است که حتی فمینیسم سوسیالیست هم مسیرش از مارکسیسم جدا میشود.

دوم اینکه ضعف تنوریک بیشتر فمینیست های سوسیالیست، در وجهی است که با فمینیست های رادیکال مشترک داشتند و آن مسئله پدرسالاری است که آنها امری جدا از جامعه طبقاتی ای می بینند که تسلط مردانه را بازتولید کرده و در خدمت طبقه حاکم و دولت در میاورد. در بطن این نظریه این دید نهفته است که خانواده یک واحد اجتماعی است که در آن زنان به وسیله پدران، شوهران و مردان فامیل مورد ستم قرار میگیرند و در عین حال مردان را از موقعیت طبقاتی برتری برخوردار میکند.

این دید از اساس غلط است و آنها را مانند فمینیست های رادیکال به این جا میرساند که پس دشمن اصلی مرد است و نه طبقه ای او به آن تعلق دارد. ما در مارکسیسم بحثمان این است که خانواده

## حمایت توده ای در پاکستان از

### شبکه همبستگی کارگری ایران

#### اتحادیه کارگری پاکستان

- ۱- منظور راضی (اتحادیه کارگران راه آهن)
- ۲- محمد احمد وارثی (اتحادیه کارگران پست)
- ۳- میرزا مقصود احمد (مازدر مهاز عمل)
- ۴- دانی بوکس سامون (فولاد سازی پاکستان)
- ۵- نوید آفتاب (فولاد سازی پاکستان)
- ۶- پرشوتام (اتحادیه کارکنان خدمات پزشکی اورژانس)
- ۷- لیاقت سهی (اتحادیه کارکنان بانک ملی پاکستان)
- ۸- شیخ مجید (خطوط هوایی بین المللی پاکستان و دفتر امور کارگری)
- ۹- منظور بدایونی (اتحادیه کارگران متروی شهر کراچی)
- ۱۰- نعیم گل، وکیل (فروم وکلای مردم)
- ۱۱- اعظم عزمی، وکیل (فروم وکلای مردم)
- ۱۲- محمد ظهیرخان (فروم وکلای عمومی)
- ۱۳- غلام محمد پھوان (اتحادیه کارکنان گاز سویی)
- ۱۴- شانکر (اتحادیه خبرنگاران)
- ۱۵- سنوال شیخ (اتحادیه خبرنگاران)
- ۱۷- نیسر چندو (APT)
- ۱۸- رسول بوکس (خدمات پزشکی اورژانس)
- ۱۹- ولی محمد کوسا (خدمات پزشکی اورژانس)
- ۲۰- عبید صلوات (اتحادیه کارکنان بخش توسعه حیدرآباد)
- ۲۱- ایسر داس
- ۲۲- خالد نور شیخ (موسسه سراسری کارمندان پاکستان)
- ۲۳- محمد علی (موسسه سراسری کارمندان پاکستان)
- ۲۴- پیرمحمد (بخش برق رسانی سیندهی)
- ۲۵- ادیس شاه (اتحادیه خدمات پزشکی اورژانس)
- ۲۶- غلام نبی آوان (راه آهن پاکستان)
- ۲۷- غلام حسین اتحادیه کارگران کشاورزی (رنیس کل)
- ۲۸- دکتر شیدر
- ۲۹- نظیر
- ۳۰- محمد اقبال کرمانی
- ۳۱- حمیدخان (اتحادیه کارمندان دبیرخانه شهری کشوری)
- ۳۲- نظر منگال (اتحادیه کارمندان پستخانه)

و گذاشتن کمپین در مورد اینکه مردان میباید مسئولیت بیشتری را در مورد کار خانه و نگهداری از فرزندان متقبل شوند.

مارکسیست های انقلابی نه تنها به این مسائل میپردازند، بلکه با ریشه اصلی ستم بر زن، یعنی نظام سرمایه داری نیز برخورد میکنند. فمینیست های سوسیالیست همچنین مخالف این هستند که زنان کارگر پیشروان جنبش آزادی بخش زنان بوده و ترجیح میدهند در این زمینه هم در کف زنان بورژوا و خرده بورژوا قرار گیرند. بنا به عقیده فمینیست های سوسیالیست، مردان کارگران از متحدین طبیعی زنان طبقه کارگر نیستند، بلکه آنان گروهی هستند که در عین حال که نسبت به زنان ستم روا میدارند، اما بخش بزرگ تنها طبقه ای هستند که قادر است با فراهم کردن شرایط اقتصادی لازم، موقعیت را برای رهایی زنان فراهم نماید. آن شرایط همانا نظام سوسیالیزم است. پس اگر چه مردان طبقه کارگر از متحدین موقت زنان در برخی مبارزات هستند، ولی به زودی چهره عوض کرده و در جهت دشمنی با زنان خود را سازماندهی میکنند.<sup>۱</sup>

سارا قاضی ۱۵ دی ۱۳۸۲

از سایت زنان سوسیالیست انقلابی دیدن کنید:

<http://www.kargar.org/zanan.htm>

مقالات سارا قاضی در مورد مسئله زنان:

ستم جنسی بر زنان جایگاه مردان در ریشه کن کردن

<http://www.kargar.org/zan/nameh%1.htm>

موقعیت زن در عرصه تاریخ

<http://roshangaran.org/tarikh/koluntay%1.pdf>

مقالاتی در مورد حادثه بم:

نشریه جوان سوسیالیست شماره ۹

<http://www.javaan.net>

نشانی ما:

BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

سایت ما: <http://www.karga.org>

<sup>۱</sup> از MRCR تزهایی بر مقوله ستم بر زن

- ۷۱- مالک بشیر (رئیس دفتر کارگری مردم)
- ۷۲- اخترشاه (دفتر عمومی ناحیه مولتان)
- ۷۳- اسلان انصاری (انجمن پاور لوم)
- ۷۴- ذولیفقار نوری (رئیس اتحادیه معلمان پنجاب)
- ۷۵- اسلام الدین عادل (رئیس جناح آموزش حزب مردم پاکستان)
- ۷۶- عاصف کریم (جناح آموزشی حزب مردم پاکستان)
- ۷۷- نعیم انصاری (مشاور کارگری)

- ۳۳- عبدال غدير شاهين (منشی دفتر امور کارگری مردم)
- ۳۴- شهيدا جبین (منشی اطلاعاتی PPPP شاخه زنان)
- ۳۵- سجید حسین (اتحادیه کارگران سید باعث)
- ۳۶- محمد زاهد (اتحادیه کارگران سید باعث)
- ۳۷- محمد الیاس (اتحادیه کارگران سید باعث)
- ۳۸- بابر کسوری (مخابرات پاکستان)
- ۳۹- افتخار حیدر ژاتلا (مخابرات پاکستان)
- ۴۰- ارشاد (اداره برق)
- ۴۱- ساجد نعیم شوریدا (انجمن آموزگاران)
- ۴۲- یاسر ارشاد (JKNSF)
- ۴۳- زهیب (JKNSF)
- ۴۴- عادل (JKNSF)
- ۴۵- شوجات کاظمی (فدراسیون ملی دانشجویان جامو در کشمیر)
- ۴۶- مسعود (جبهه دانشجویان لیبرال جامو در کشمیر)
- ۴۷- امیر رزاق (JKNSF)
- ۴۸- حیدر (خدمات پزشکی اورژانس)
- ۴۹- سجاد حسین (اتحادیه کارگران نساجی)
- ۵۰- اقبال جلاتی (اتحادیه کارگران پاور لوم)
- ۵۱- عادل (پیو) رئیس کل فیض آباد
- ۵۲- اکرم (سازمان جوانان مردم)
- ۵۳- محمد طارق رشید (رئیس حزب مردم پاکستان)
- ۵۵- سادار زهرا (پیو) رئیس شهر لاهور
- ۵۶- جاوید هشمیر، وکیل (فروم وکلای مردم)
- ۵۷- سید کرار حیدرشاه (پیو) رئیس خوانایی وال
- ۵۸- انور پهنوار (سازمان دهنده Ptudc در سیند)
- ۵۹- طارق چانودهری (MEPCO در مولتن)
- ۶۰- شاه ولی راج (رئیس دفتر مسئولان اتحادیه)
- ۶۱- مجاهد پاشا (رئیس اتحادیه کارگران واسا)
- ۶۲- شهزاد عیوب (انجمن کارگران زمین یونی)
- ۶۳- جاوید اقبال
- ۶۴- مرتضی شاه (PTCL)
- ۶۵- ریاض غالب (راه آهن)
- ۶۶- الله دیتا قلندری (راه آهن)
- ۶۷- اقبال شاد (اتحادیه کارگران راه آهن)
- ۶۸- ابراهیم خوسا
- ۶۹- جاوید سنغرا (رئیس Apsa در مولتان)
- ۷۰- حبیب الله شاکر (رئیس بخش حزب مردم پاکستان)

## طرح قطعنامه‌ای در مورد شرایط کار در ایران و پشتیبانی از «شبکه همبستگی کارگری ایران»

این بخش اتحادیه کارگری اعتقاد دارد که:

- رژیم اسلامی ایران یک دیکتاتوری وحشی بوده که هر کوششی برای ایجاد اتحادیه‌های صنفی مستقل را درهم می‌شکند. ضرب و شتم، بازداشت غیرقانونی، شکنجه روزمره و حتی اعدام بر علیه فعالین کارگری بکار گرفته می‌شوند.
- کارگران ایران از حقوق ابتدایی صنفی، از جمله حق اعتصاب، حق ایجاد اتحادیه‌های مستقل و حق انتخاب نمایندگان واقعی خود، محروم می‌باشند.
- با وجود گذشت بیش از شش سال از انتخاب خاتمی به مقام ریاست جمهوری، و از اینکه بیش از چهار سال بوده که «اصلاح طلبان» اکثریت مجلس را در دست دارند، هیچ بهبودی در وضعیت زندگی و شرایط کار کارگران صورت نگرفته است.
- گشایش نزدیک دفتر «سازمان بین المللی کار» (آی. ال. او) در ایران تمامی خواست‌های کارگران را برآورده نخواهد کرد.
- «شبکه همبستگی کارگری ایران» یکی از نهادهایی بوده که می‌کوشد تا همبستگی بین المللی برای مبارزات روزانه و درآزمدت طبقه کارگر ایران را بسیج کند. شبکه «قصد دارد که کمک کرده که کارگران ایران کل خواست‌های خود را تحقق دهند.

از سایت بخش فارسی شبکه همبستگی کارگری دیدن کنید:

<http://iwsn.topcities.com/farsi.htm>